

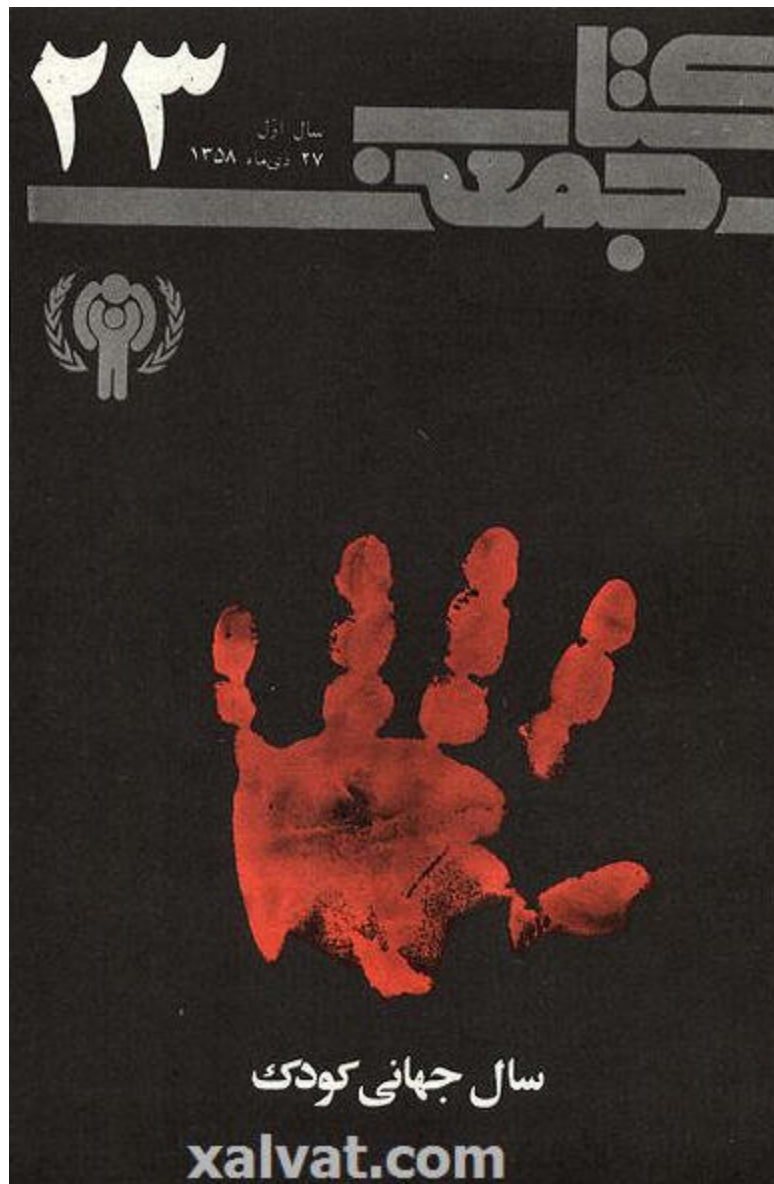
در عظیم خلوتِ من ! در عظیم خلوتِ من / هیچ غیر از شکوهِ خلوت نیست (فریدون ایل بیگی)

نشر دیگران



798

ژاک پره ور : اپرای ماه + شعرهای کودکان (کانادا ، کره ، فلسطین ، سیاهپوست آمریکائی)



طرح روی جلد از: علیرضا اسپیبد



هفته نامه سیاست و هنر

سرمدییر: احمد شاملو

با همکاری شورای نویسندگان

تأهین و تنظیم منباحت: ابراهیم حقیقی

مکانیات با صندوق پستی ۱۵۱۱۳۲ (تهران)

مرکز بختی: تلن ۸۳۸۸۳۲ (تهران)

مطالب رسیده به هیچ عنوانی فایل
استرداد نیست. شورای دبیران در حاك و
اصلاح مطالب آزاد است.

بهای اشتراك

برای ۵۰ شماره ۴۰۰۰ ریال

برای ۲۵ شماره ۲۲۵۰ ریال

برای ۲۵ شماره در اروپا ۳۲۵۰ ریال

برای ۲۵ شماره در آمریکا ۴۰۰۰ ریال

كه قبلاً در پانفت می شود

خواستاران اشتراك می توانند مبلغ لازم را
از نزدیکترین شعبه هر يك از بانكها به حساب
شماره ۴۲۰ بانك سپه (شعبه اتو بانك باشگاه)
واریز کنند و رسید آن را به ضمیمه نشانی خود ریا
فید این كه مجله را از چه شماره می خواهند
به نشانی پستی «كتاب جمعه» بفرستند.

شماره های گذشته هفته نامه را می توانید از
كتا بفرشی های مقابل دانشگاه تهران تهیه كنید.

بها ۱۰۰ ریال

اشترك ویژه

با ارائه كارت تحصیلی ۵ شماره

۲۵۰ ریال

برای اشتراك به مركز بختی مراجعه نمایند.

فایل توجه خوانندگان و همكاران

دست به كار تنظیم شماره هائی از
كتاب جمعه هستیم به ترتیب:

• ویژه فلسطین

• ویژه كودكان (به مناسبت سال جهانی كودك)

• ویژه آفریقا

• ویژه آمریكای لاتین.

چنانچه مطالب و استاد و بررسی ها و
تصاویر چاپی در این زمینه ها در اختیار
داورید، ما را به مرجع پرباوتر كردن این
ویژه نامه ها باری كنید! زمان دقیق انتشار هر
يك از این ویژه نامه ها بعداً اعلام خواهد شد.

برای تكمیل بایگانی كتاب جمعه در
زمینه تصاویر شخصیتها و وقایع جهان
سیاست، د علم و هنر به باری شما نیازمندیم.
چنانچه تصاویری در این زمینه ها دارید برای
ما بفرستید.

xalvat.com

سال اول ۲۷ دی ماه ۱۳۵۸ ۲۳ کنا صفحه

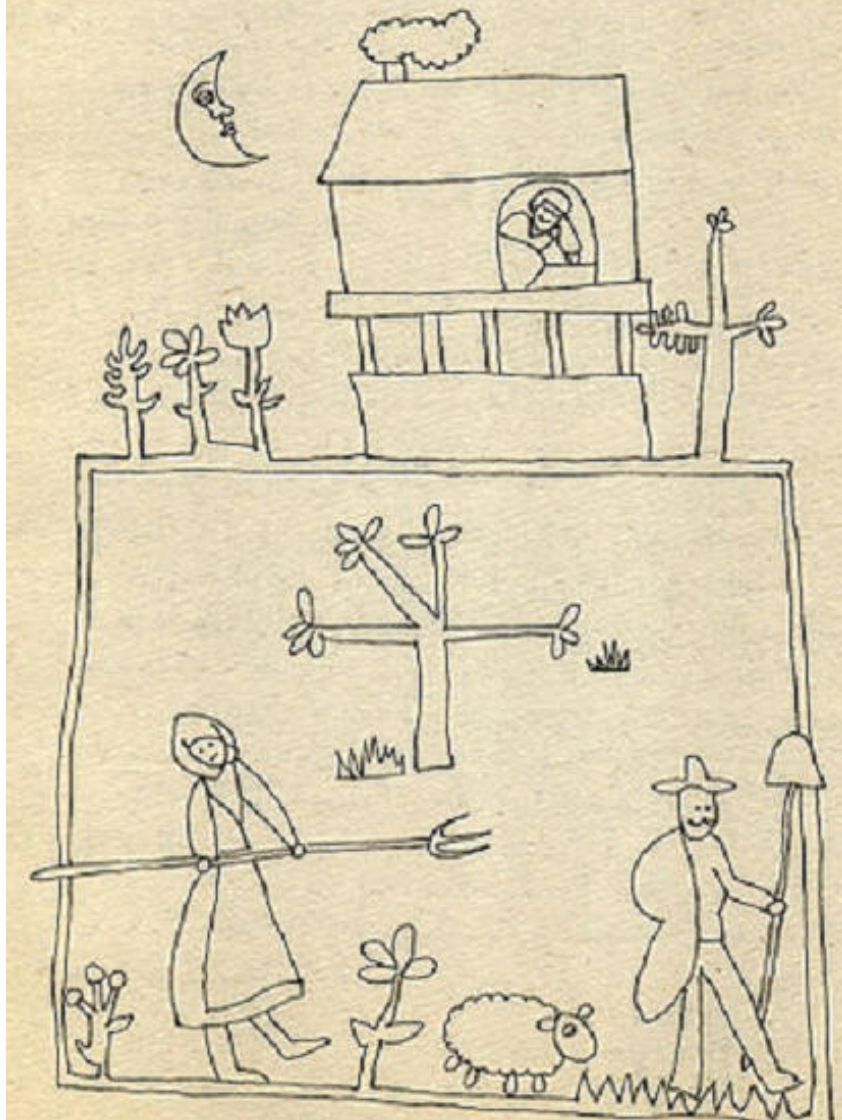
xalvat.com

فهرست	طرح و عکس
• شافاده کوچولو آبتوان درس، تکرار بازی ۲۰	• طرحی از ابراهیم حلیلی ۲
• احمد شامیر ۲۱	• طرحی از توپون ۸
• چهار حکایت از دابینجی ترجمه لیلی گلستان ۶۵	• نقاشی های کودکان ۱۲۳
• لوهایی وحشی فانس کریستین آندرسن ۷۳	مقالات و مقالات
• محمد قاسمی • اپرای ماه • رازک پرویز ۱۶	• آخرین صفحه تلویزیون ۳
• لیلی گلستان • مرگ یک چریک آرین صدری ۱۰۲	• آینده مطمن و صلح امیر برای تمام کودکان • فریدا برادر ۹
• انقلاب در دهکده ما زیور آنداز ۱۲۵	• درباره تاریخ ادبیات کودک در ایران • طرح صادقی ۱۳۸
شعر	• بازسازی نقش ادبیات کودک • طرح صادقی ۱۴۶
• قدیمی ترین شعر برای کودکان • سیروس طاهیان ۱۰۲	• با کودکان و ترجمانان • الکساندر بیگاتیل سولولف ۱۵۱
• شعرهای کودکان • ترجمه منصور ارجی ۱۱۶	• سعید • نظریه جوانان • ج. ان. راکر • جهانگیر بخشی ۱۵۲

اپلا ماہ

ژان پیرہ پور

xalvat.com



روزی بود، روزگاری بود، پسر کوچولونی بود که زندگی خوشی نداشت، و جانی می‌زیست که آفتاب کافی به آن نمی‌تابید. هرگز پدر و مادرش را نشناخته بود، و پیش کسانی زندگی می‌کرد که نه خوب بودند و نه بد. کارشان زیاد بود و وقتی برای خوب یا بد بودن نداشتند.

روز و روزگار دیگری بود، پسر کوچولونی بود که پیش‌تر شب‌ها، موقع خواب می‌خندید.

xalvat.com

روز و روزگار دیگر دیگری بود، اما پسر بچه همان بود که صدایش می‌زدند «میشل مورن»، پسر کوچولوی ماه. چون وقتی ماه را می‌دید، شاد می‌شد.

می‌گفت من ماه را می‌شناسم، با هم رفیقیم؛ و حتی وقتی بعضی شب‌ها نمی‌آید کافی‌ست چشم‌هایم را ببندم و تو سیاهی شب ببینم. ماه همیشه برای من وجود دارد، وقتی می‌خواهم چشم‌هایم را توی خواب حسایی باز می‌کنم و بعد با او به‌گردش می‌روم و او هم توی خواب چیزهای خیلی قشنگی نشانم می‌دهد.

مردم ازش می‌پرسیدند: «مثلاً چه چیزهایی را؟» و میشل مورن جواب می‌داد: «آفتاب را!» و بعد با لیختنی به خواب می‌رفت. مردم می‌گفتند: «این بچه عقلشو واقعاً از دست داده، همیشه تو عالم ماه سیر می‌کنه. باید ترتیب کَلشو بدیم، باید کَلشو پُر سُرَب کنیم.» و وقتی مردم بلند بلند این حرف‌ها را می‌زدند، میشل مورن می‌شنید و از خواب بیدار می‌شد. بعد مردم ازش می‌پرسیدند: «حُب توی ماه یا بهتره یگیم روی ماه چی می‌بینی؟»

- خیلی چیزها می‌بینم، از جمله آدم‌ها را که باعث خنده‌ام می‌شوند. گاهی اوقات هم کمی غمگینم می‌کنند، اما هرگز گریه‌ام نینداخته‌اند. بعضی اوقات هم چیزها یا کسانی را می‌بینم که واقعاً از تو دل خوشحالم می‌کنند. مردم می‌پرسیدند: «مثلاً چه‌طوری؟» و او می‌گفت که مامان و بابا را دوباره می‌بینم و مردم می‌گفتند: «آخر تو چه‌طوری می‌تونی اون‌هارو ببینی در حالی که تا حالا قیافه‌شو ندیدی و تمیدونی چه شکلی دارن.»

- من از هعون اول شناختمشون.

- آخه چه‌طور تونستی اون‌هارو بشناسی؟

- برای این که شیوه منند.

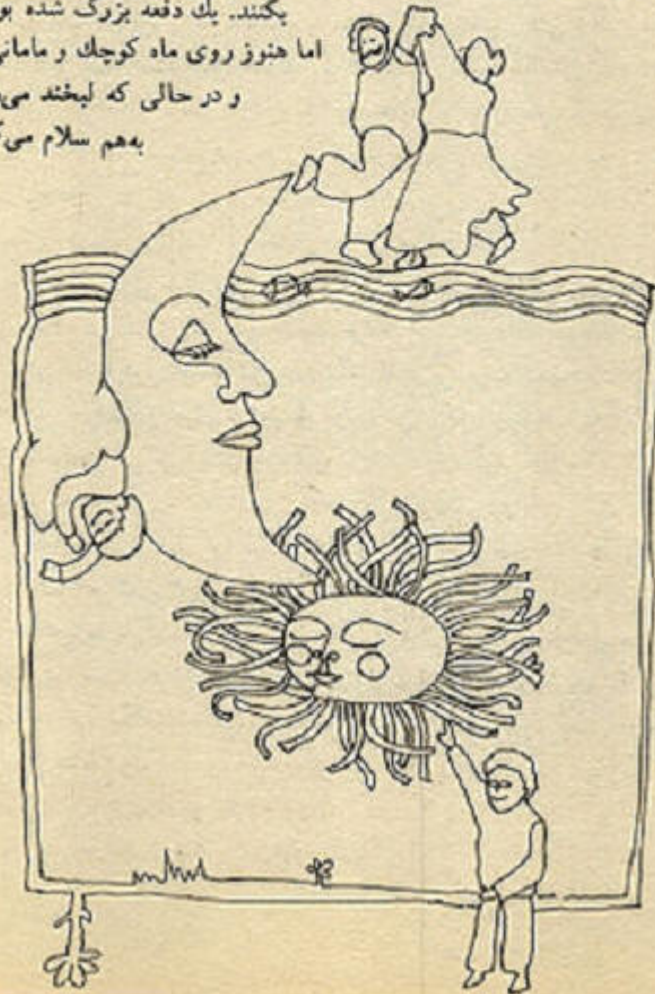
- همسال منند.

xalvat.com

پاپا يك بچه ماد بود

مامان هم يك دختر بچه آفتاب بود

يك روز كه داشتند می رقصیدند افتادند روی زمین کنار يك چشمه آب
كه مثل آنها می خندید و آواز می خواند، و آنها هم از بس شاد بودند با
چشمه هم آواز شدند و چشمه هم با آنها رقصید. اما يك روز بدبختی روی
آورد. چشمه رفت. مامان و پاپا او را گم کردند و خودشان هم با او گم شدند.
نوی بدبختی افتادند و من هم با آنها. خود شماها این قصه را این جور
برایم تعریف کردید. خُب کاری از دستشان ساخته نبود، نمی دانستند چه باید
بکنند. يك دفعه بزرگ شده بودند،
اما هنوز روی ماه كوچك و مامانی اند
و در حالی كه لبخند می زنند،
به هم سلام می كنند.



مردم به حرف‌های مبش‌لبختند می‌زدند، چون بالاخره باید يك جورى
وقتشان را می‌گذرانند.

بعد پرسیدند: «حُب، ديگه چي دیدی؟»

- ابرا ديدم.

- ابرای پاریس رو؟

- عجب سؤالی! البته که نه، ابرای ماه رو ديدم.

- چه جورى بود؟

- به هیچ چیز شبیه نیست، شکلتش هم دائم عوض می‌شه و تازه وقتى هم

شکل ابرای پاریس پشه باز از اون قشنگتره، تو ابرای ماه، برده وجود نداره.

- کسى ازت نپرسيد چه چیزهائى وجود نداره، پرسيديم چه چیزهائى

وجود داره.

تو ابرای ماه همه چیز هست، اما خیلی قشنگتر از اون چیزهائى که برام

تعريف کرده‌ين، تصورش رو هم نمى‌تونين بگين. لُز و مبل و میان برده وجود

نداره، دستشوى و راهرو و لوسنرهای بزرگ هم نداره. با ستاره‌های کوچک

روشن می‌شه. همه مردم هم روی صحنه مرن تا بخونن و برقصن. و حتى

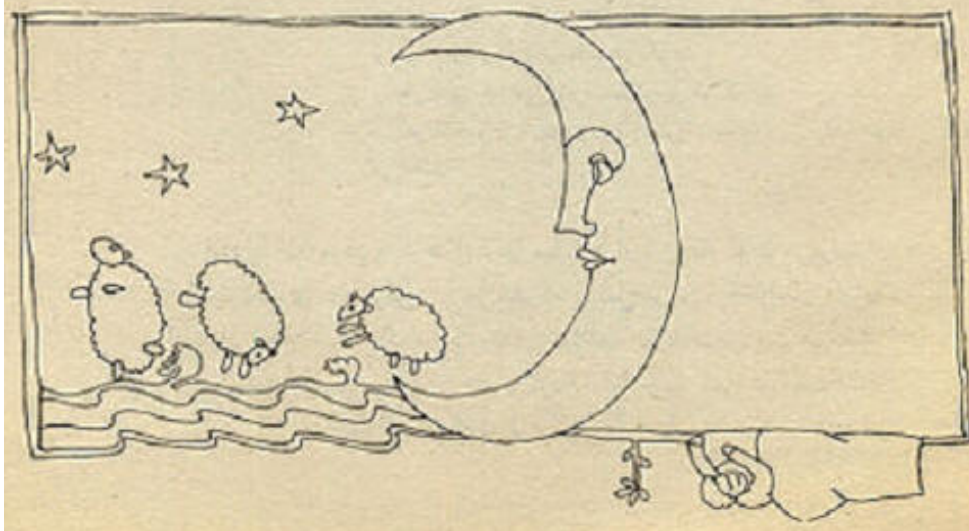
وقتى که ماه گِرد و کامل نیست، ابرا تمام و کامله. و وقتى می‌بينين که ماه

تمام سرخه به‌مخاطر روشنى‌های سرخ ابراست که همه جای ماه رو پوشونده.

هر روز جسته و در تمام محله‌های ماه، موسيقى پخش می‌شه. ديدم

روى دريا گوسفندا آواز می‌خوندن و بالباس پشمى روى موج‌ها، پاله

می‌رقصيدن.



مردم می پرسیدن آیا برّه کوچولوهای سفیدشعر «در روشنائی ماه» را
می خواندن؟

نه، این آواز قشنگی است اما مال زمینی هاست و آن بالابالاها از این
آوازا وجود نداره.

xalvat.com

– پس چه می خواندن؟

– آهنگی که می خوتن خیلی مشکل نیست، و بعد شروع به خواندن کرد:

در روشنائی زمین

او آواز می خواند

چوپان چه زیباست

او می خواند، چوپان چه زیباست

چه قدر همه چیز همه جا زیباست

چه قدر همه شاد و سرخالتد

امروز دیروز شده

اما فردا هنوز سر جایش است،

همه از کلیه ها بیرون بیائید،

ای گوسفندان سیاه و برّهای خاکستری!

ای لیل ها و خرّها!

ای رودها و موش ها!

همه بیائید و ببینید که چوپان چه زیباست

چه قدر همه چیز همه جا زیباست،

و سفیدی هلال ماه

در عظمت روز چه زیباست

ماه هر روز صبح در قهوه سپاه شب

حمام می کند

و بعد به غروب شب بخیر می گوید

و به وعده ای که می گذرد سربخیر می گوید

و غریبک های ساعت، زمان خوش شب و روز را بهم

می بافند

گاهی اوقات، مردم با او هم آواز می شدند و از این کار لذت می بردند و
همین باعث تغییری در زندگی شان می شد. اما میشل مورن به خواندن ادامه
نمی داد چون به نظر می آمد که مردم به جای خواندن، دارند درس پس می دهند.
البته آن ها حسابی سعی خودشان را می کردند، اما حُب کمی ناراحت کننده
بود. میشل مورن هم به آن ها می گفت لزومی ندارد با من هم آواز شوید،

بگذارید بدون لالائی بخوابم. بگذارید راحت به‌ماه خودم برگردم، دوباره فردا
خواهم آمد و برای زودتر رسیدن سوار يك سیاره خواهم شد.

- يك سیاره؟ چه طوری؟

- سیاره‌های کوچکی هستن که مثل تاکسی مسافر سوار می‌کنن.

- حتماً قیمت‌های فضائی سرسام‌آوری هم دارند.

- نه، در حالی که حرکت می‌کند می‌شود سوارش شد و پا از آن پیاده

شد. و هرگز به‌بابت سواری چیزی از آدم نمی‌گیرن.

- اما شاید این طوری آدم يك دفعه بیفته و دردش بگیره.

- وای تو را به‌خدا! راحت بگذارید، بگذارید برگردم به‌ماه. آفتاب رو هم

با خودم می‌برم، چون تموم روز سردم بود.

xalvat.com

- چرا مگه مدرسه‌ات گرم نبوده؟

- چرا به کسی گرم بود، اما توی سرم سرد بود و هنوزم سرده. روزهای

جشن رو خیلی دوست دارم، اون روز در زندان‌ها رو باز می‌کنن و همه جا

چراغونی می‌شه، تموم شب کوجه‌ها پر رقص و آواز می‌شن و مساء هم

به آوازهاشون روشنی می‌بخشه.

- ماه هم هیچی آواز می‌خونه؟

- نه او هیچی نمی‌گه، فقط فکر می‌کنه. به این فکر می‌کنه که نور

خورشید رو برامون بفرسته، و هر جیم بیشتر فکر کنه بیشتر نور برامون

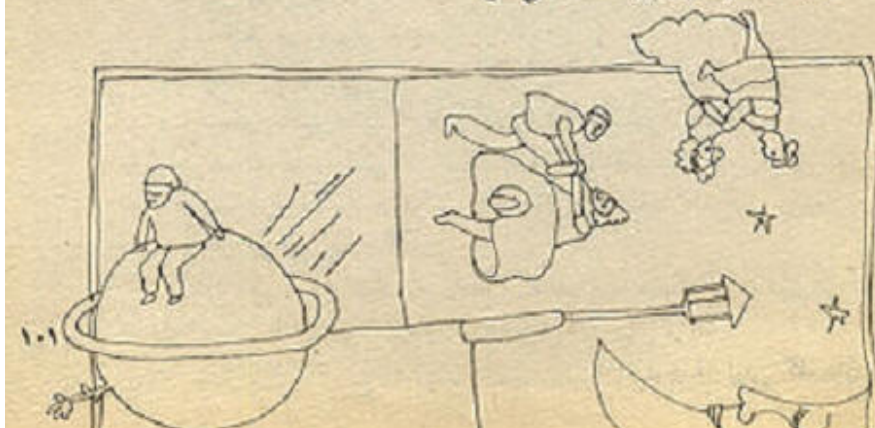
می‌فرسته. نورشم همیشه شاد و زیباست.

البته معروفه که میگن هر چی بدرخشه طلاست! نه اصلاً این طور

نیست. هیچ چیز ماه از طلا نیست، اما حسابی می‌درخشه. می‌دونین، توی ماه

کسی هیچ وقت، زیاد خسته نمی‌شه زیادی هم کار نمی‌کنه، همه‌شون مشغول

کارن اما خودشون رو خسته نمی‌کنن.



- چه کار می‌کنن؟
- ماو نو رو می‌سازن.
- یعنی ماه رو تر و تمیز می‌کنن؟
- نه، احتیاجی به تروتازه کردن ماه نیست، او هیچ وقت نازگی‌شو از دست نمی‌ده.

- پس چکارش می‌کنن؟
- خوشگلش می‌کنن. گروهی روزها کار می‌کنن تا شب رو خوشگل کنن، گروهی شب‌ها کار می‌کنن تا روز رو خوشگل کنن.
- هرگز با هم دعواشون نمی‌شه؟
- نه، هرگز زیاد کار دارن و خوشگل کردن ماه همه وقت‌شون رو می‌گیره. احتیاجی هم به دعوا کردن ندارن. به هیچ چیز احتیاجی ندارن.
و وقتی ماه نو کاوش عموم شد، به دور دست‌ها میرن تا ماه نو رو ببینن و نتیجه کاوشون رو قضاوت کنن بعد هم میرن به تعطیلات

- کجا میرن؟
- هر جا که دلشون بخواد.

هر جا که دوست داشته باشن.
و حتی يك بار برای تعطیلات رفتن به کنار زمین!
اما مدت زیادی اونجا نموندن.
- از اونجا خوششون نیومد؟
- چرا خوششون اومد. از گلا و رنگای دریا و آواز پرنده‌ها و سرو صدای بنجدها خوششون اومد. براشون نازگی داشت. خیلی هم خوشحال بودن.

- پس چرا رفتن؟
- به خاطر سرو صدا.
- چه سرو صدایی؟
- صدای ماشین‌هایی که همه چیز رو از جاشون می‌کندن و خراب می‌کردن. صدای ماشین‌هایی که جنگ به راه می‌انداختن. ماشین‌هایی که بچه‌های زمین رو می‌گشتن. و بیه مرن در حالی که داشت به خواب می‌رفت در ادامه حرقش این چنین گفت:
- اونا رفتن. آواز خوندند و رفتند و گفتند اینجا قشنگه اما ما می‌یریم و هر وقت زمین تازه می‌پیدا کردن اون وقت دوباره برمی‌گردیم.
ترجمه: لیلی گلستان

شعرهای کودکان

۵ شعر از کانادا ●

شعر برای آدمیزاد است

شعرها برای آدمیزادند، دور یا نزدیک
از بزه‌های کوهی یا آهوها سخن می‌گویند.
شعرها با هم متفاوتند؛ هیچ يك به دیگری شبیه نیست.
بعضی از بر سخن می‌گویند بعضی از پرواز بادبادک
اما شعر من دیگرگونه است، نه به خاطر اسمش
به خاطر خودم که آن را سروده‌ام.

کتی کرده‌لی
۹ ساله

xalvat.com

درخت پیر

درخت پیر از باد فرو افتاده
اما هم‌چنان سربلند است.

شارون درمون
۱۰ ساله

خورشید

xalvat.com

خورشید، درخشان است
هر روز درخشان است
اما گاهی
سرما از راه می‌رسد
و خورشید را می‌پوشاند.

و گل‌ها می‌شکوفند

شانون مک دونالد

۷ ساله

باز خواهند گشت

وقتی نگاه می‌کنم می‌بینم‌شان
طوقی‌ها در آسمان
به‌سوی جنوب پر می‌کشند
جایی که هوا گرم است.

اما بازخواهند گشت
آری!

شلی نمت

۱۰ ساله

خدا حافظ

هنگامی که زمستان فرا می‌رسد.
پائیز برگ‌هایش را به‌زمین می‌ریزد
و زمزمه می‌کند: خدا حافظ

چانت نوت

۱۱ ساله

يك شعر از کره ●

نقشه جهان

مشق من کشیدن نقشه جهان است
تمام دیشب را نقاشی کردم
اما هنوز نیسی از آن مانده است.

xalvat.com

اگر کشور تو نبود و کشور من نبود
و تمام جهان کشوری بزرگ بود
چه آسان می شد نقشه جهان را کشید.

یون سوک - چونگ

۴ شعر از فلسطین ●

دختر همسایه

درختها پر از میوه بود.
هوایماهای دشمن می آمدند اردوگاه و درختها را بعباران می کردند.
برگ های سبز می سوخت، سرخ گل ها فرو می ریخت.
سپه ها به زمین می ریخت، و دختر همسایه هم.

نوال احمد

۸ ساله

سرزمین

سرخ، یعنی انقلاب
سبز یعنی سرزمین حاصلخیز و بخشنده ما
زرد، یعنی بیابان
چون مردم فلسطین از شهرها و دهکده هاشان آواره شده اند.

مصطفی حسین

۱۱ ساله

سیاه، برای غم...
سرخ، برای خشم...
سبز، برای سرزمین...

سعدۀ رضوان
۶ ساله

xalvat.com

حیوان بزرگ سیاه

این يك گور است، مردِ مُرد را دیروز بمخاك سپردند.
از این جاده انویوسی گذشت.
وقتی هواپناهای اسرائیل آمدند ما در خانه بودیم.
پنجره منفجر شد. پدر ما را از اتاق بیرون کشید.
ما، در پناهگاه پنهان شدیم. خانه ویران شد.
من به خانه رفتم تا گفتش‌هایم را بیوشم اما پیداشان نکردم.
پی‌هدف سرگردان بودیم. لباسی نداشتیم.
از کوه بالا رفتیم و در غار پنهان شدیم. همه غمگین بودند.
مردی پیش ما آمد و گفت: بالای کوه حیوان درنده‌ای هست.
مادرم خواهر کوچکم را بقل کرد و پدرم مرا و برادرم را...
حیوان ما را تعقیب می‌کرد.
حیوان بزرگ سیاهی بود... در این موقع يك فدائی رسید
و تیرانداخت. حیوان فرار کرد.

زهیر محمود
۶ ساله

برگردان پوران صلح کل

۱. گل سرخ

گل سرخ باز می‌شود چون جاده‌نی به‌رُزِ یاهای رنگین
گل‌های سرخ مثل مکان‌هایی امن در ملکوت‌اند
نظاره گل سرخ مثل دیدن «زیبائی» است پس از روزی نفرت‌انگیز
گل سرخ نشانه امید، طبیعت و زیبایی است
نظاره گل سرخ مثل نظر کردن به‌دنیایی است دست‌نخورده و رنگارنگ
گل سرخ نگاه زنده همیشه و هرگز است
نظاره گل سرخ مثل دیدن نخستین شیء است پس از یکصد سال
گل سرخ راه طبیعی نظر کردن به اشیاء است.

روز روزاریو
(کلاس پنجم)

xalvat.com

۲. ابر

خزی است خاکستری‌قام و سپید و بدان نرمی
که گلی ختمی سر پر زند از مخدّثی عظیم
در پیشگاه آسمان

کبوتری است سپید و پَران در گستره آسمان
که فرو می‌ریزد پره‌های سپیدش را
ضمن عبور

گونی است از پنبه که یکی آن را
در دشتی آبی فرو افکنده باشد

خرگوش سپیدی است چسته بر گستره آسمان
که دُم صاف و پر پشت خود را از دست داده باشد

و مثل زمانی است که مادر بزرگ من شروع به بافتن کند و گلوله کرکی
را جا بگذارد.

پام و بلد
(کلاس هفتم)

xalvat.com

۳. برکه

هر برکه درست همچون آینه‌ئی است
رها شده در میان چمنزار
برای بازتاباندن آسمان.

قطره اشکی است فرو چکیده از آسمان
که سرانجام خنک شده باشد
یا باد شامگاهی.

دکمه نقره‌ئی درخشانی است
فرو افتاده از نیمتنه غولی
که هرگز پیدا نخواهد شد.
ساخته شده از زمرد سبز

قدحی است چینی
در محاصره معابد سرسبز و پر برگ.
و نقشی است آبی

فرو افتاده از سر تصادف
بر قالی سبز تپه‌ئی.

مولی‌هان کویش
(کلاس هفتم)

۹۲۱

برگردان منصور اوجی

